

Journal of Heroic Literature

Print ISSN: 2783-0675 Online ISSN: 2783-0683

<https://heroic.lu.ac.ir>

Vol. 1, No. 1, Autumn & Winter 2023

Comparative Comparison of Iranian and Indian Epics with the Adaptive Approach to Siavash and Rama's Story

Maryam Majidi¹

1- Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, North Tehran Branch. maryam_majidi@iau-tnb.ac.ir

Article Info

Article Type:
Original Article

Received: 2023/09/06
Revised: 2023/07/24
Accepted: 2023/11/08
Published: 2023/11/22

Keyword:

Myth,
Stories of Iran and
India,
Shahnameh,
Ramayana,
Siavash,
Rama,
Comparative
Literature of Iran and
India.

Abstract

Myth is thinking and reactions of the first man in the face of natural disasters and therefore the people were ambiguity to understand the causes of these accidents then their reactions to those events, along with the fear. The fear caused that they assume a God for everything to resort to it due to safe from accidents. The formation of myths in human societies have been based on the principle so in the myths of different nations, similarities can be seen. Among the Nations legends mythology, Iran and India are most similarities due to cultural commonalities. This research is analysis the common elements with considering the assumption of common themes between the Ramayana epic and Shahnameh in two characters of Siavash and Rama. Unity of these two mythical stories are outbreaks of mythological similarities in the two main heroes, the battle between good and evil, loyalty to the covenant and the covenant, fire-proof judged for show guilty and the innocent, the bravery and courage force, Cum control of the heroes fate, love, hate, the intrigues and conspiracies stepmother-in-exile of Rama and Siavash and entrusting their education to another in teenage period, Semi-divine eternal immortality of the soul heroes that to discuss it in a descriptive- analysis study of the story of Siavash in Shahnameh and epic Ramayana of Valmiki paid artifact. Methods of this study are based on the findings of the library and descriptive-analysis. Research results show that many common features of these two stories are same and the myth of Rama and Siavash common is a strong reason beliefs rooted influence of Aryan on the formation of these two stories.

Cite this article: Majidi, M. (2023). Comparative Comparison of Iranian and Indian Epics with the Adaptive Approach to Siavash and Rama's Story. *Journal of Heroic Literature*, 1(1), 157-172.
doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2023.1.1.10>

© The Author(s)

Publisher: Lorestan University



ادبیات پهلوانی، نشریه علمی دانشگاه لرستان

شاپا چاپی: ۲۷۸۳-۰۶۷۵ / شاپا الکترونیکی: ۲۷۸۳-۰۶۸۳

<https://heroic.lu.ac.ir>

سال اول، شماره اول، پائیز و زمستان ۱۴۰۲

صفحات ۱۵۷-۱۷۲

مقایسه تطبیقی داستان سیاوش و رامایانا با توجه به بن‌مایه‌های مشترک

مریم مجیدی^۱

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال. maryam_majidi@iau-tnb.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۷/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۹/۰۱	<p>اسطوره، تفکر و واکنش نخستین انسان در برابر وقوع حوادث طبیعی است و چون مردم در شناخت عوامل این حوادث دچار ابهام بودند، عکس‌العمل آن‌ها نسبت به آن وقایع، همراه با ترس بوده‌است. همین ترس، آنان را برانگیخت تا برای هر پدیده‌ای خدایی فرض کنند و با پناه‌بردن به آن، از شرّ حوادث ایمن‌شوند. شکل‌گیری اسطوره‌ها در جوامع بشری، بر مبنای همین اصل استوار بوده است و به همین دلیل، در اسطوره‌های ملل، شباهت‌هایی دیده می‌شود. در میان اسطوره‌های ملل، اساطیر ایران و هند، به دلیل وجود اشتراکات فرهنگی، دارای بیشترین شباهت‌ها هستند و این تأثیرپذیری‌ها در آثار ادبی دو ملت؛ از جمله اساطیر و داستان‌های حماسی، بسیار بازتاب یافته است. پژوهش پیش رو، با فرض وجود مضامینی مشترک میان شاهنامه فردوسی و حماسه رامایانا، در دو شخصیت سیاوش و رامایانا، به تحلیل بن‌مایه‌های مشترک میان این دو داستان پرداخته است. ظهور و بروز همانندی‌های اسطوره‌ای در دو قهرمان اصلی، نبرد میان خوبی و بدی، وفاداری به پیمان و عهد، داوری آتش برای اثبات گناهکاری و بی‌گناهی، نیروی جنگاوری و دلیری، سیطره تقدیر بر سرنوشت قهرمانان، عشق، نفرت، نقش دسیسه و توطئه‌های نامادری و سپردن تربیت هر دو قهرمان به دیگری در نوجوانی، در کنار جاودانگی ابدی روح نیمه‌خدایی قهرمانان داستان، از بن‌مایه‌های مشترک این دو داستان اسطوره‌ای است. روش بررسی در این پژوهش، بر مبنای یافته‌های کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی تحلیلی است. یافته‌ها و دستاوردهای تحقیق، نشان می‌دهد که وجود مشابهت‌های بسیار در اسطوره رامایانا و سیاوش، دلیل محکمی است بر تأثیر ریشه‌دار عقاید آریایی بر شکل‌گیری این دو داستان.</p>

استناد: مجیدی، مریم. (۱۴۰۲). مقایسه تطبیقی داستان سیاوش و رامایانا با توجه به بن‌مایه‌های مشترک. *ادبیات پهلوانی*, *I(1)*,

157-172.

doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2023.1.1.10>

ناشر: دانشگاه لرستان

© The Author(s)



۱. مقدمه

اسطوره‌ها بیانگر و منعکس‌کننده طبیعت آدمی هستند با تمامی نیازها و خواسته‌ها، آرزوها، امیدها و بیم و هراس‌های آن. اسطوره‌ها از چگونگی حالات و قیود انسانی پرده برمی‌دارند. اسطوره‌های آفرینش، نیاز ریشه-یابی انسان‌ها را اقناع می‌کنند (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۱۵). بشر نخستین، به دلیل عدم شناخت و تسلط بر طبیعت و نیز ندانستن علل و عوامل وقوع حوادث طبیعی؛ همچون: خورشیدگرفتگی، زلزله، خشکسالی، رعدوبرق، باران، سیل، بهار و زمستان و... دچار ابهام بسیار بود و چون قدرت حلّ ابهام و دستیابی به حقیقت را نداشت، به ناچار، برای تحلیل وقوع این پدیده‌ها و اقناع حس جست‌وجوگری خود، داستان می‌ساخت و بر اساس برداشت‌های خود، برای این داستان‌ها شخصیت‌آفرینی می‌کرد که اکثر این شخصیت‌ها دارای روح انسانی بودند و حتی با ظاهر آدمی نمودار می‌شدند، درست با همان هیأتی که به تصورشان می‌رسید. آنان برای هر پدیده خیری، خداگونه‌ای شادی‌آفرین و بهره‌رسان، با ظاهری زیبا و پسندیده، متصور می‌شدند که نیازها و آرزوهای آنان را برآورده می‌ساخت و در مقابل، پدیده‌های شرّ و ناخوشایند، در تصوراتشان، دارای هیأتی زشت و وحشت‌آور بود که عامل ترس و وحشت آنان می‌شد و به این سبب، می‌بایستی برای مقابله با این خدایان شرور، دست به دامان خدایان خیرخواه می‌زدند و آنان را با اهدای فدیه‌ها و نذورات و قربانی‌ها نیرومند می‌ساختند و از خود راضی نگه می‌داشتند. این‌گونه بود که خدایان اساطیری و اعمال و مناسک مربوط به آنان و به‌طور کلی، اسطوره‌ها به وجود آمدند. وجوه اشتراکی که در اسطوره‌های ملل مختلف وجود دارد، طبیعی به نظر می‌رسد؛ چرا که برداشت همه انسان‌ها از پدیده‌های طبیعی، تقریباً یکسان بوده است؛ مثلاً بارندگی و پدیده‌هایی چون رعدوبرق و تگرگ و صاعقه، نسبتاً در همه مناطق و با شرایط و کیفیتی یکسان رخ می‌داده است؛ پس همه با چشم خود، شاهد این پدیده‌ها بوده‌اند و اگر برداشت آن‌ها از این پدیده‌ها شبیه به هم باشد، کاملاً طبیعی است. این نوشتار، به دنبال شناسایی اشتراکات اسطوره سیاوش و رامانا، نزد دو قوم ایران و هند و بررسی تطبیقی این بن‌مایه‌های مشترک در دو تمدن است.

دستاورد فردوسی، خالق بزرگ‌ترین منظومه حماسی و تاریخی ایران، تجدیدحیات زبان فارسی، اسطوره‌ها و تاریخ اولیه ایران است که بر پایه سنتی شفاهی، مکتوب و طولانی استوار گشته است. علت ماندگاری شاهنامه، در همین نکته نهفته است؛ چرا که فردوسی در نهایت امانتداری و با بهره‌گیری از منابع گوناگون؛ چون اوستا و سایر روایت‌های زرتشتیان، به نقل داستان‌های ملی سرزمینش پرداخته است؛ داستان‌هایی که آغاز آن‌ها به دوره‌ای بازمی‌گردد که اقوام هند و ایرانی در کنار یکدیگر می‌زیستند «به بیان دیگر، هسته قوام‌بخش حماسه‌سرایی در ایران، همان اساطیر کهن هند و ایرانی است که پس از گذشت سال‌ها، قالب اساطیری خود را رها کرده و پوششی شبه‌تاریخی بر تن کرده‌اند» (بهار، ۱۳۷۳: ۹۵). در میان ملل مختلف، دو قوم هند و ایرانی، اشتراکات فراوانی در فرهنگ و ادبیات، به‌ویژه اسطوره‌هایشان دارند. شاید مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل این امر، همزیستی این دو قوم در خاستگاه کهن مشترک خود در گذشته‌های دور بوده است. زمان تصنیف کهن‌ترین اثر حماسی - عاشقانه هند، حماسه رامایانا، به دست والمیکی، به‌طور دقیق مشخص نیست؛ برخی از دانشمندان این اثر را به حدود قرن پنجم پیش از میلاد نسبت داده‌اند (والمیکی، ۱۳۷۹: مقدمه). عده‌ای دیگر آن را به قرن ششم یا هشتم قبل از میلاد نسبت داده‌اند (همان). البته این امکان وجود دارد که بسیاری از بخش‌های این حماسه، از زمان‌های دورتر، سینه‌به‌سینه، منتقل شده‌باشد تا آنکه در حدود قرن سوم میلادی، موجبات خلق حماسه رامایانا فراهم شده‌باشد (دامستر، ۱۳۵۴: ۷۲). به هر ترتیب، برای شناخت اساطیر کهن ایران و هند که

در حماسه‌های این دو سرزمین انعکاس یافته است، به زمان سکونت آریایی‌های نخستین؛ یعنی نیاکان مشترک این دو تمدن، در درهٔ سند بازمی‌گردد. رامایا یا راماجندرا؛ از پادشاهان قدیم هندو و ویشنو است. در ریگ‌ودا نام او رامایا، به معنی سیاهی و تاریکی است (والمیکی، ۱۳۷۹: ۹). رام یکی از تجلی‌ها یا اوتارهای دهگانهٔ خدایان هندو- ویشنو است و اهمیت به‌سزایی در تاریخ هندو، از گذشته‌های دور تاکنون، دارد. شمار قابل‌توجهی از هندوها، «راما» را یک وجود واقعی دانسته‌اند و هنوز هم برای گرمی‌داشت یاد و خاطرهٔ او مراسم برپا می‌کنند؛ «راما» تجسم کامل خیر و خوبی است. با مطالعهٔ اساطیر کشورهای مختلف، جنبه‌های مشترک زیادی در اساطیر این ملل می‌توان یافت که این امر می‌تواند بیانگر انگیزه‌ها و اهداف مشترک جوامع کهن یا تأثیرپذیری آن‌ها از یکدیگر باشد؛ مثلاً در حماسه‌های متعلق به هند، ایران و یونان باستان- مهابهارات، رامایانا، شاهنامه و ایلید، یا ملتهایی که نژاد و زبان و منشأ تاریخی آن‌ها یکی است، اثرپذیری‌های دیرینه‌ای در قلمرو رخداد و عملکرد قهرمانان وجود دارد. بهار در این خصوص می‌نویسد: «مطالعات مردم‌شناسی که از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم آغاز شد، منظرهایی را در دید تحلیلگران اساطیر قرار داد که قبلاً سخت ناشناخته بود، مردم‌شناسی این راز را برگشود که اساطیر، آیین‌ها و آداب جوامع به اصطلاح ابتدایی عصر ما، با اساطیر کهن بین‌النهرین، مصری، هندی، ایرانی، یونانی و جز آن‌ها، دارای انگیزه‌ها و اهدافی معمولاً مشترک است» (بهار، ۱۳۸۷: ۳۴۵). شاهنامهٔ فردوسی از جمله منابع بسیارغنی برای انجام پژوهش‌های میان‌رشته‌ای است که می‌توان آن را از منظر علوم گوناگون بررسی و تحلیل کرد؛ این امر ریشه در نگاه ژرف و دقیق فردوسی به همهٔ زوایا و ابعاد زندگی قهرمانان داستانی و اسطوره‌ای شاهنامه دارد. یکی از این شخصیت‌ها «سیاوش» است.

۱-۱. روش تحقیق

این پژوهش به روش توصیفی- تحلیلی نگارش یافته و محدودهٔ تحقیق، داستان سیاوش در شاهنامه و داستان رامایا در حماسهٔ رامایانا از والمیکی و ابزار گردآوری اطلاعات نیز کتابخانه‌ای است.

۲-۱. پیشینهٔ تحقیق

معرفت ابتدایی بشر و حوادث طبیعی مشترکی که برای وی روی می‌داده، کم نیست؛ اما بعضی اقوام در پاسخ‌هایی که به سؤالات معرفتی خود داده‌اند، اشتراک و قرابت بیشتری دارند. وجود این قرابت‌ها، از هم‌نژادی و هم‌خونی برخی اقوام؛ نظیر دو قوم هند و ایرانی خبر می‌دهد. مسألهٔ مهم تحقیق، نشان دادن درجهٔ نزدیکی اسطورهٔ آب در اساطیر هند و ایران است. در مورد این اسطوره، به‌طور جداگانه، پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ مانند کتاب «شناخت اساطیر هند» از ورونیکا ایونس (۱۳۷۳) ترجمهٔ باجلان فرخی و «پژوهشی در اساطیر ایران» از مهرداد بهار (۱۳۶۵) و نیز «اساطیر جهان» از دونار روزنبرگ (۱۳۷۹)، «فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها» از محمدجعفر یاحقی (۱۳۸۸، چاپ دوم)؛ اما اثری مستقل که صرفاً به مقایسهٔ اسطورهٔ سیاوش و رامایا و بیان مشابهت‌های آن پرداخته باشد، تاکنون انجام نشده است؛ گرچه تحقیقات زیادی پیرامون اسطورهٔ سیاوش و همانند هندی آن صورت گرفته است: ادهم (۱۳۹۲) در بررسی تطبیقی اهریمنان خشکی در شاهنامه و حماسهٔ رامایانا، دربارهٔ اهریمن خشکی در شاهنامه و حماسهٔ رامایانا بررسی کرده است. فاطمه پاکرو (۱۳۹۱) در نقد تطبیقی اسطورهٔ آفرینش در شاهنامه و مهابهاراتای هندی، به بررسی اسطورهٔ آفرینش و زایش در شاهنامه و از جمله داستان سیاوش و مقایسهٔ آن با رامایانا پرداخته است. شیخ‌حسینی (۱۳۹۳) به تحلیل

ساختار داستان سیاوش و دو داستان رام چندر و سدنوا در هند توجه کرده است. ژرژ دومزیل (۱۳۸۰) در بررسی اسطوره‌های سیاوش در اساطیر ایرانی و هندی نیز به همین موضوع پرداخته است. بیرانوند و همکاران (۱۳۹۶) در بررسی تطبیقی شخصیت‌ها و کارکردهای آن‌ها در داستان‌های سیاوش و رامایانا، با رویکردی تطبیقی، کنش‌ها و رفتارهای مشترک شخصیت‌های دو داستان را مقابله کرده‌اند.

۲. بحث

شاید بتوان گفت هیچ دو ملتی در طول تاریخ به اندازه دو تمدن کهن‌سال و باسابقه ایران و هند، پیوند و روابط نزدیکی با یکدیگر نداشته‌اند. مردم این دو سرزمین، از روزگار باستان، حتی قبل از ورود اقوام آریایی به فلات ایران و شبه‌قاره هند، با یکدیگر آمیخته شده‌اند. «در باورهای مردم این دو ملت، نکات مشترک فراوانی وجود دارد که از بارزترین آن‌ها مشابهت‌ها و نزدیکی‌های متون مقدس-اوستا و وداهای چهارگانه و اساطیر است» (بلخاری، ۱۳۸۴: ۱۸۴). بر اساس شاهنامه، روابط ایران و هند، از عهد پیشدادیان آغاز می‌شود؛ چرا که فرانک، مادر فریدون، برای در امان ماندن از ستم ضحاک به هند روی می‌آورد (ولی‌الحق، ۱۳۷۴: ۶۶۵). این ارتباط در گوشه و کنار شاهنامه، در داستان پیدا شدن شطرنج در هند و ساختن نرد توسط بوزرجمهر و ماجرای آوردن کلیله و دمنه از هندوستان، به خوبی مشهود است. صاحب‌نظران، روایت اسطوره‌ای-حماسی سیاوش و اسطوره رامایانا را دو روایت از منشأ واحدی می‌دانند (بهار، ۱۳۸۰: ۱۲۵). رام یا رامه، به معنای سیاه است با سیاوش که در اوستایی به معنای مرد سیاه است، حتی از لحاظ لغوی یکسان است. به نظر می‌رسد این دو روایت ایرانی و هندی، خود با «روایت کهن بین‌النهرین دموزی و اینانا مربوط هستند و ارتباط فرهنگی کل منطقه را گزارش می‌کنند» (همان).

شاهنامه تجلی روح ملی ایران است. وسعت خیال و عمق اندیشه‌های فردوسی و قدرت و چیره‌دستی او در داستان‌سرایی، در کنار جلوه‌های حماسی و اسطوره‌ای اثر؛ آن را چنان ماندگار کرد که شکوه و جلال آن و کاخ پیدارش تا ابد پابرجا خواهد بود. شاهنامه را بالاتر از یک شاهکار ادبی ملی؛ بزرگترین حماسه عالم و از میراث‌های ماندگار و جاودان بشری دانسته‌اند. با وجود تفاوت‌های مکانی و بن‌مایه‌های اعتقادی و آیینی در میان ایرانیان و هندوها؛ قرابت و شباهت‌های شگفت‌انگیزی بین این اثر جاودان و شاهکار حماسی رامایانا وجود دارد. «رامایانا» در ذیل حماسه‌های مصنوع است؛ حماسه‌ای برساخته که مانند آیین تمام‌نمایی است که بسیاری از سنت‌ها، رموز مقدس، نیروهای خیر و شر در آیین هندو را به خوانندگان انتقال می‌دهد. تأکید بر تعالیم و فرامین خدایان «برهما»، «ویشنو»، «شیوا» و مبارزه با پلیدی، آموزه‌های کانونی و محوری این کتاب است. هفت فصل یا «کاند» حماسه رامایانه عبارت است از: ۱. بال کاند: در ارتباط با دوران کودکی رام، ۲. اجودهی کاند: دوران تبعید رام، ۳. بن کاند: دوران زندگی رام در جنگل، ۴. کندهاکاند: در ارتباط با توقف رام در کندها، ۵. سندر کاند: رفتن به (لنکا) و آتش‌زدن آنجا، ۶. لنکاکاند: جنگ و نبرد، ۷. اوترکاند: در ارتباط با دوره زندگی نهایی رام و صعود او به عالم ویشنو.

۲-۱. ساختار و طرح داستان سیاوش و رام

مهم‌ترین شخصیت‌های داستان سیاوش: ۱- کیکاوس: با توطئه‌های سودابه، سیاوش را راهی کشوری بیگانه می‌کند و به صورت غیرمستقیم، زمینه‌ساز مرگ فرزند خود می‌شود. ۲- سیاوش: به توران رفته و در آنجا مظلومانه

قربانی می‌شود. ۳- افراسیاب: در این داستان نماد دیو و اهریمن است و سیاوش را به قتل می‌رساند. ۵- سودابه: همسر اهریمنی کیکاووس که در این داستان نقش مهمی را در شکل‌گیری حوادث و فرستادن سیاوش به سرزمین توران ایفا می‌کند. داستان از آنجا آغاز می‌شود که سودابه، دختر شاه هاموران، همسر دیگر کاووس و نامادری سیاوش؛ عاشق سیاوش می‌شود؛ اما سیاوش این رسوایی اخلاقی را بر نمی‌تابد و دست رد بر سینه سودابه می‌زند:

برآمد بر این نیز یک روزگار
چنان بود که سودابه پرنگار
ز ناگاه روی سیاوش بدید
پراندیشه گشت و دلش بردمید
(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۱۵۸)

سیاوش، برای اثبات بی‌گناهی خود، از آزمون آتش به سلامت می‌گذرد و گناه سودابه مسلم می‌شود. در این میان افراسیاب، پادشاه توران، به ایران می‌تازد. سیاوش از پدر می‌خواهد که به جنگ با دشمن برود و این را بهانه‌ای خوب برای دوری از ایران می‌داند. جنگ، در نهایت، به صلح با افراسیاب می‌انجامد. پیران ویسه، وزیر افراسیاب، از شاهزاده ایرانی می‌خواهد تا در توران بماند. پس از چندی، سیاوش با فرنگیس، دختر افراسیاب، ازدواج می‌کند و در توران «گنگ دژ» و «سیاوش‌گرد» را می‌سازد؛ اما مدتی بعد، پادشاه توران به سیاوش بدگمان می‌شود و می‌پندارد که او در فکر تسلط بر کشور و پادشاهی اوست. این بدگمانی به مرگ سیاوش به دست افراسیاب می‌انجامد.

۲-۲ داستان رام

راما، پسر ارشد «راجه دشرت»، پادشاه آیودھیا در هند شمالی بود. زمانی که راجه سالخورده می‌شود، تصمیم می‌گیرد که رام را به ولیعهدی انتخاب کند؛ اما «کیکئی» دومین همسر او که زنی حلیه‌گر بود، همسر خود را مجبور می‌کند تا بر اساس قولی که به او داده است، «دهرت»، پسر او را، به ولیعهدی برگزیند و راما را تبعید کند. راما همراه با سیتا و برادر خود لکشمن، به مدت ۱۴ سال در جنگل به سر می‌برد و به حمایت مرتاض‌ها مشغول می‌شود. پادشاه سیلان که دیوی بود به نام راون، از فعالیت‌های راما خشمگین شد، سیتا را ربود و به سیلان برد. راما با یاران خود به سیلان تاخت و راون را به قتل رساند. «سیتا دختر زیبای جنکه است که از برخورد خیش او با زمین و از شیار خاک تولد یافته است. پدر برای خواستگاران متعدد او آزمونی تعیین کرد مبنی بر این که شرط صلاحیت ازدواج با سیتا، خم کردن کمانی معروف است. رامای شیردل در این کار توفیق می‌یابد و با همسرش عازم دیار خود می‌شود. نامادری راما به او رشک می‌برد و موجب تبعید او می‌شود. راما و سیتا راه جنگل را در پیش می‌گیرند و هنگام جدا شدن از مردم آیودھیا که برای بدرقه آنان آمده‌اند، لباس‌ها و زیورهای شاهانه را فرومی‌گذارند و بوریا بر تن می‌کنند. در جنگل، شاه‌دختی به نام شورپه، به رام دل‌می‌بندد و چون رام عشق او را نمی‌پذیرد، از برادر اهریمنش، «راونه»، می‌خواهد که سیتا را برآید. اگرچه سرانجام راما، سیتا را از چنگ راونه می‌رهاند، تحت تأثیر سخن بداندیشان، به پاکدامنی سیتا شک می‌کند. سیتا برای اثبات پاکی خویش، از آتش می‌گذرد؛ زیرا آتش بی‌گناهان را نمی‌سوزاند. اما گویی هنوز اندکی شک باقی است. سیتا که باردار است، به عزلت‌گاهی در جنگل می‌رود و دو پسر به دنیا می‌آورد» (خجسته و جلیلیان، ۱۳۹۰: ۸۶). به این ترتیب، راما، به حکم وظیفه و بر خلاف میل خود، همسرش را به دیر والمیکی در جنگل می‌فرستد.

۳-۲. وجوه اشتراک

۱-۳-۲. پایبندی بر عهد و پیمان

بنا به باورهای کهن، در پیمان و عهد، نیرویی جادویی نهفته است. این نیرو «برگرفته از نیروی نظم است که در باورهای هند و ایرانی جایگاه ویژه‌ای دارد و پیمان‌شکنی بر هم زنده نظم اخلاقی کائنات است» (آموزگار، ۱۳۸۷: ۳۶۵). سیاوش از آن آزادگان کامل است که به عهد و پیمان وفادار است. سیاوش پایمردی خویش بر عهد و پیمان را به خوبی اثبات می‌کند. آنجا که سودابه دل به وی می‌بندد، او بر عهد و وفاداری خویش می‌ماند و به پدر خیانت نمی‌کند. سودابه که در نهان دل‌باخته سیاوش شده بود، می‌اندیشید که اگر سیاوش درخواست ناروای او را نپذیرد، از او کینه‌جویی کند و وی را در چشم پدر خوار سازد:

که گر او نیاید به فرمان من	روا دارم از بگسلد جان م-----ن
بد و نیک و هر چاره‌کاندر جهان	کنم آشکارا و از-----در نهان
بسازم گر او سر بیچسب ز من	کنم زو فغان بر سر انجمن

(فردوسی، ۱۳۷۹: ج ۳، ۲۶-۲۴)

پس سودابه با سیاوش، از مهر شاه و بخشش‌های وی سخن گفت و افزود که شاه دختر مرا به همسری تو برگزیده است و از این پس ما به هم نزدیکتر هستیم:

به تو داد خواهم همی دخترم	نگه کن به روی و سر و افسرم
بهبانه چه داری تو از مهر من؟	چه پیچی ز بالا و از چه من؟
که من تا تو را دیده‌ام، مرده‌ام	خروشان و جوشان و آزردهام
همی روز روشن نبینم ز درد	بر آنم که خورشید شد لاژورد
کنون هفت سال است تا مهر من	همی خون چکاند بر این چهر من
یکی شاد کن در نهانی م-----را	ببخشای روز جوانی م-----را
و گر سر بیچی ز فرمان من	نیاید دلت سر وی پیمان من
کنم بر تو ای-----ن پادشاهی تباه	شود تیـره روی تو بر چشم شاه

(همان: ۳۴-۲۷)

اما سیاوش، مرد بدکاری و گناه‌نود و با پدر خویش بی‌وفایی نمی‌کرد:

سیاوش بدو گفت: هرگز مباد	که از بهر دل، من دهم سر به باد
چنین با پ-----در بی‌وفایی کنم	ز سر دی و دانش، جدایی کنم
تو بانوی شاهمی و خورشید گاه	سزد کز تو ناید بدین سان گناه

(همان: ۳۷-۳۵)

در آیین هندو نیز «دراما به معنی نظم اخلاقی عالم یا ناموس و شریعت و تکلیف اخلاقی است و رامایانا مظهر آن» (کیا، ۱۳۸۷: ۴۴). در حماسه رامایانا، پدر رامایانا، رامایانا را به تبعید پسر می‌زند؛ اما رامایانا در هیچ حالتی، حتی هنگامی که با بی‌مهری پدر مواجه می‌شود، فرایض اخلاقی و وظیفه‌شناسی را نسبت به او زیر پا نمی‌گذارد و از

هدف خود که مبارزه با اهریمن پلید است، روی برنمی‌گرداند. آنجا که «آیودهیا» پسر را به سعایت بدگویان به جنگل می‌فرستد؛ خود از غم این جان می‌سپارد. «راما» پس از این واقعه حاضر نمی‌شود از عهد و پیمان خود با پدر بازگردد و تبعید را ترک کند و بر تخت شاهی بنشیند.

۲-۳-۲. نبرد با اهریمن و پاسداری از خوبی

سرنوشت سیاوش چنان مقدر شده بود که با بدی و اهریمن بجنگد. نخستین نبرد او با اهریمنی به نام سودابه است؛ اما در این میان، همین اهریمن بدنهاد؛ سیاوش را مجبور به ترک ایران و رفتن به توران می‌کند. سودابه دربار کاووس را چنان علیه سیاوش ملتهب ساخته بود که جایی برای حضور او در نزد پدر و کشور و کاخ او نبود:

سیاوش بدانست کان مهر چیست چنان دوستی نزره ایزدی است
(همان: ۱۴)

گرچه سیاوش، به سرعت، خود را از کانون فتنه سودابه دور کرد:
به نزدیک خواهر خرامید زود که آن جایگه کار ناساز بود
(همان: ۱۸)

و با تهمت‌هایی که به سیاوش می‌زند، قصد دارد او را در چشم کاووس خوار و حقیر سازد:

نکردمش فرمان همه موی من بکند و خراشیده شد روی من
یکی کودکی دارم اندر نهان ز پشت تو ای شه- - - - - ریار جهان
ز بس رنج، کشتنش نزدیک بود جهان پیش من تنگ و تار یک بود
(همان: ۱۴- ۱۲)

اهریمن دیگر افراسیاب است که سیاوش به او پناه می‌برد. اهریمن سوم نیز گرسیوز حسدورز است که به واسطه عفریت حسادت، دستگیری اهریمن را به بهترین شکل به انجام می‌رساند و در نهایت، افراسیاب را مجاب می‌کند که تن به نبرد با سیاوش بدهد. سعایت گرسیوز کار خود را می‌کند؛ وی، پس از دسیسه‌گری بسیار و برانگیختن افراسیاب برای کشتن سیاوش، خنجر را به دست «گروی زره» می‌دهد تا سر سیاوش را ببرد:

ز گرسیوز آن خنجر آبگون گروی زره بستد از بهر خون
بیفکند پیل ژیان را به خاک نه شرم آمدش زان سپهد نه باک
(همان: ۲۵۵- ۲۵۴)

فردوسی، احساسات بازماندگان سیاوش را با این بیت، چنان بازگو می‌کند که گویی جز گرسیوز، کس دیگری مسبب مرگ سیاوش نبوده است:

ز خان سیاوش برآمد خروش جهانی ز گرسیوز آمد به جوش
(همان: ۲۵۶)

همین مضمون را در حماسه رامایانا می‌توان مشاهده کرد. نبرد نیکی و بدی و مبارزه خدایان با اهریمنان، برای پاسداری از گیتی، همواره در حماسه‌ها و اساطیر، ساری و جاری بوده است. در حماسه رامایانا، آرمان

اهورایی راما، از بین بردن اهریمن - راونا - است. راونا نماد عصیان، زشتی، بدکاری، پلیدی و پلشتی بر روی زمین است؛ «مبارزه با اهریمن، به صورت راونا، دیو پلیدی، در این داستان نمود یافته است» (واحدو ست، ۱۳۷۴: ۲۴). آنچه «راما» را از زادگاه خود به جنگل و به سوی سرزمین اهریمنان تبعید کرده بود، حسادت‌ها و توطئه‌های نامادری او «کیکئی» بود. در جای دیگر، خواهر اهریمن، خود را در شکل و هیأت زنی به راما نزدیک می‌کند تا او را بفریبد و پس از رد درخواست او از طرف راما، در پی انتقام برمی‌آید و سیتا، به دستگیری این اهریمن، به سرزمین پلیدی‌ها رفته می‌شود و باز هم راما در مسیر رویارویی با اهریمنان قرار می‌گیرد. آنچه در این دو نبرد؛ یعنی مبارزه سیاوش و راما با اهریمنان، نمود پیدا می‌کند، پیروزی واپسین نیکی و راستی بر نیروی شر و پلیدی است.

۲-۳-۳- حاکمیت تقدیر

حاکمیت تقدیر، قانون طبیعی محتومی است که بر سرتاسر اندیشه فردوسی در شاهنامه سایه افکنده است. «در ایران، این آموزه متأثر از آیین زروانی است. زمان همیشه بوده و هست و خواهد بود. طبق این آیین، نیروی غیرقابلتغییر سرنوشت و اینکه موجودات توسط نیروهای ملکوتی اداره می‌شوند، بر زندگی افراد سایه افکنده است» (فرچ‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۴۸). داستان سیاوش نیز از این قاعده جدا نیست؛ سیاوش از حاکمیت تقدیر آگاه است. او می‌داند که سپهر با او سر مهر و مدارا ندارد و می‌داند که به دست دشمن در سرزمین بیگانه کشته می‌شود و آن را تقدیر خود می‌داند. آنجا که سیاوش تصمیم به ساختن شهری در جایگاه فرمانروایی خود می‌کند به پیران ویسه می‌گوید:

هم از گنج و از تاج آراسته	که هرچند گرد آورم خواسته
بدی بد بود مرگ بر تن رسد	به فرجام یکسر به دشمن رسد
نشیند بر این جای دیگر کسی	نباشد مرا بودن ایدر بسی
کند بی‌گنه مرگ بر من شتاب	شود تخت من گاه افراسیاب
گهی شاد دارد گهی مستمند	چنین است رای سپهر بلند

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۴۹-۴۵)

هنگام بدرود با فرنگیس، از تقدیر فرزندش کیخسرو آگاه است و می‌داند که این فرزند، با افراسیاب نیای خویش، چه می‌کند. او حتی با اسب خود، شبرنگ بهزاد، نجوا می‌کند و می‌گوید که چگونه منتظر کیخسرو بماند تا روزی بیاید و با او به ایران بتازد. سیاوش از این تقدیر آگاه است که:

از ایران و توران برآید خروش
جهانی ز خون من آید به جوش
(همان: ۵۰)

در داستان رامایانا نیز، با نقش پررنگ تقدیر و حاکمیت سرنوشت مواجهیم. برای اثبات موجودیت این مبحث، باید به صحنه «آهوی کوهی» پردازیم. آنجا که «راما» دست رد به سینه اهریمن می‌زند و او را که در قالب زنی زیبا قصد فریفتن راما را دارد؛ از خود دور می‌کند؛ اهریمن در صدد جبران برمی‌آید و آهوئی بسیار زیبا، سیتا همسر راما را شیفته می‌سازد؛ تا جایی که او از راما می‌خواهد این آهو را شکار نماید. راما برای دربند کردن آهو اقدام می‌کند. در این بین، «لاکشمانا»، برادر مورد اعتماد راما، او را از اینکه مبادا حق‌ای در پشت ظاهرش

این آهوی زیبا نهفته باشد، آگاه می‌کند؛ اما راما با آنکه حس کرده است حضور این آهو نیرنگی از سوی اهریمن است، دل به تقدیر می‌سپارد و اهریمن که در قالب این آهو بر رام و سیتا ظاهر شده است، رام را به ماجراهای گوناگونی می‌کشانند؛ تا آنکه سرانجام راوانای اهریمن به دست راما کشته می‌شود. رام، در تمام مدت، از تقدیر و سرنوشت خود در این گرفتاری مطلع بود و می‌دانست که با در بند کردن آهوی به‌ظاهر زیبا، گام در راهی پرمخاطره می‌نهد و حتی با آنکه سخنان خیرخواهانه برادرش را کاملاً قبول داشت، از چنبره تقدیر رهایی نیافت؛ گویی در برابر تقدیر و سرنوشت بی‌اراده بود.

شخصیت‌های هر دو اثر، با تصمیم‌گیری‌هایشان، پیش‌برنده تقدیرند و مطلع از آن. برتری عقل و اندیشه در این تقدیر راهی ندارد. آنچه راما و سیاوش را در این حاکمیت تقدیر از سرخوردگی نجات می‌دهد، زندگی آرمانی و اعتقاد به زیستن نیک‌آیین و بهره‌گیری از نیروی ایزدی و خدایان نیکی و خیر است؛ تا این دو قهرمان جهان را، شکوفاتر از آنچه پیش از زادنشان بودند، سازند.

۲-۳-۴. نیروی دلاوری و جنگاوری

سیاوش، از ابتدای کودکی، نزد رستم رزم‌دیده و شجاع و دلاور بار آمد. «در اوستا، ارت‌یشت و زامیادیش، سیاوش همه‌جا با صفت دلیر ستوده شده است» (قبادی، ۱۳۹۱: ۱۸۷). هنرنمایی‌های سیاوش در شاهنامه نزد افراسیاب بدین‌گونه توصیف شده است:

یکی تیر زد بر میان نشان	نهاده بدو چشم گردن کشان
خدنگی دگر باره با چار پر	بینداخت از باد و بگشاد بر
	(فردوسی، ۱۳۷۹: ج ۳: ۲۷۲)

کمان سیاوش، در صحنه‌های نبرد و جنگ و کارزار او، چنان محکم است که جز خود او کسی قادر به کشیدنش نیست:

سپهبد کمان خواست تا بنگرد	یکی برگراید که فرمان برد
کمان را نگه کرد و خیره بماند	بسی آفرین کیانی بخواند
	(همان: ۴۸۶-۴۸۵)

یا در صحنه تیراندازی و زورآزمایی او با گرسیوز:

سیاوش سپر خواست کیلی چهار	دو چوبین دو از آهن آبدار
کمان خواست با تیرهای خدنگ	شش اندر میان زد سه چوبه به جنگ
یکی در کمان راند و بفشارد ران	نظاره به گشادش سپاهی گران
بدان چار چوبین و ز آهن سپر	گشاد کرد پیکان آن نامور
بزد هم بر آن گونه ده چوبه تیر	بر او آفرین خواند برنا و پیر
از آن ده یکی در گزاره نماند	همی هرکسی نام یزدان بخواند
	(همان: ۵۵۲-۵۴۷)

در حماسه رامایانا نیز، بارها از جنگاوری و مهارت راما در تیراندازی و دلاوری او سخن به میان آمده است: «راما، بی‌درنگ، کمان بزه و تیری رها کرد که چتر و تاج گوهرنشان راونا را برانداخت؛ تیری دیگر نیز در ترکش جای داد؛ بر اثر انداختن، لرزش چون زلزله در زمین پدید آمد» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۴۰۱).

هنگام کشته‌شدن راوانای اهریمن به دست راما، شجاعت و جنگاوری او چنین توصیف شده است: «راوانا به هر افسونی که تیر می‌انداخت؛ راما آن را رد می‌کرد؛ ناگهان راما تیری به پیشانی راوانا زد. جنگ میان آن دو، هفت شبانه‌روز طول کشید و سرانجام راما به تیری سر راوانا را دوپاره کرد» (همان: ۵۹۰). هر دو قهرمان از قدرت جنگاوری فراطبیعی خاص خود برخوردارند و این ویژگی در نبردهایشان مشهود است. مهارت تیراندازی دو دلاور ستودنی است و هر دو در پیکار خود با اهریمنان و دستیاران اهریمن، تمام قوای جنگاوریشان را به کار می‌گیرند.

۲-۳-۵. ساختن شهر اساطیری

سیاوش بر فرازگاهی دور و بی‌گذر، بر بالای کوهی مقدّس، بهشتی این‌جهانی بنا کرد و گنگ‌دژ را ساخت؛ شهری که در آن نه گرما گرم بود و نه سرما سرد، بیماری در آن راهی نداشت؛ با میدان و ایوان و کاخ‌های فراخ. «گنگ‌دژ را هفت دیوار است: زرّین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، آبگینه و سنگ لاجورد» (فرنبغدگی، ۱۳۸۰: ۱۳۸). در روایات پهلوی، از این هفت دیوار سخن به میان رفته است. سیاوش این دژ را به فرّ کیانی ساخت و ساکنان آن همواره دیندار و نیکوکار بودند:

چو زین بگذری شهر بینی فراخ	همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ
همه شهر گرمابه و رود و جوی	به هر برزنی آتش و رنگ و بوی
همه کوه نخچیر و آهو به دشت	چو این شهر بینی شاید گذشت
تذروان و طاووس و کبک دری	بیای چو از کوه‌ها بگذری
... یک ونیم فرسنگ بالای کوه	که از رفتنش مرد گردد ستوه
وز آن روی هامونی آید پدید	کز آن خوبتر جای‌ها کس ندید
همه گلشن و باغ و ایوان بود	کش ایوان‌ها سبزه کیوان بود

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۳۵۱-۳۴۵)

این آرمانشهر اساطیری، به روایت پهلوی؛ شهری مینوی است که نخست در آسمان بر سر ایوان روان بود و سیاوش آن را در سیاووش‌گرد استوار ساخت (بازگیر، ۱۳۹۴: ۷۲). به اعتقاد آرتور کریستین‌سن، «دژ گنگ، همان گنگه در اوستاست، محلی است که پسران واسک به دست توس در میدان جنگ خشترسوک مغلوب شدند؛ در نوشته‌های اوستایی، یک بار نام kangha می‌آید» (کریستین‌سن، ۱۳۸۷: ۱۲۲). کزازی معتقد است گنگ‌دژ، نمونه آسمانی سیاووش‌گرد است (کزازی، ۱۳۷۹: شرح بیت ۱۶۷۷). در داستان رامایانا، اهریمن راوانا، قصری شکوهمند دارد که در و دیوارش از طلاست و به روشنی آفتاب می‌درخشد؛ قصری که برای روشنی احتیاجی به شمع و چراغ ندارد (والمیکی، ۱۳۷۹: ۳۱۶). راوانا، اهریمن بدی‌ها در اساطیر هندی، با ریاضت‌های بسیار به درجه‌ای عالی رسید. او از هرگونه شکست به دور بود. راوانا در ابتدا از نوخدایان بود. راوانا، سلطان اهریمنان است و از بین خدایان، تنها ویشنو حاضر است با او بجنگد. در اساطیر هند، اهریمنان نیز به دلیل

ریاضت‌های بسیار، از طرف خدایان به مقامی بالا با مصونیت از هرگونه شکست می‌توانند برسند؛ این است که راوانا به مقامی والا و قصری باشکوه در بین اهریمنان دست‌یافت.

۲-۳-۶. سپردن قهرمان به دیگری برای آموزش

در میان آیین‌هایی که میان واقعیت انسانی و کهن الگوهای مقدس پیوندی برقرار می‌کند، آیین پاگشایی جایگاه ویژه‌ای دارد. کارکرد اجتماعی آیین پاگشایی، آماده‌ساختن نوجوان برای پیوستن به جامعه است و این گذار، با کردارهای نمادین، بیان و انجام می‌شود. «از رهگذار پاگشایی، نوجوان از نظر اجتماعی به هویت، از نظر روانی به تعادل، از نظر ذهنی به دانش و توانی جادویی و از دیدگاه بدنی به زورمندی می‌رسد. او از خانواده دور می‌شود و در طی این مدت، آموزش‌های سختی را از سر می‌گذراند. در پایان این دوران، نوجوان، ورزیده در شکار و جنگاوری، آموخته با راز و رمز دینی و اساطیری، دگر بار به جامعه بازمی‌گردد» (مسکوب، ۱۳۸۹: ۱۸۰-۱۷۹). سیاوش نیز، از همان کودکی، از خانواده جدا و به دست رستم سپرده‌شد. رستم او را همراه خود به زابلستان برد و چند سال در کار آموختن هنرها و فنون لازم، او را تحت تعلیم قرار داد و بعد از چندسال، با شکوه و جلال او را به پایتخت بازگرداند.

نشستنگهش ساخت در گلسـتـان	تـهـمـتـن ببردش به زابلستان
عنان و رکیب و چه و چون و چنـد	سواری و تیـر و کمان و کمند
همان باز و شاهین باز و شکار	نشستنگه مجلس و میگسار
سخن گفتن رزم و رانـدـدـن سپاه	ز داد و ز بیـد داد و تخت کلاه

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۳۸۴-۳۸۰)

اگر سیاوش را به رستم سپردند، برای این بود که پیلتن دیگری به‌وجود آید:

که او را ز گیتی کسی نیست جفت	به تیر و کمان چون گشاید دو سفت
------------------------------	--------------------------------

(همان: ۳۸۶)

در حماسه رامایانا نیز، پدر راما، او را برای تربیت و مهارت در رزم، به وزیر خود که انسانی شایسته و آشنا به عالم غیب است، می‌سپارد؛ تا به راما، انواع دانش‌ها، آداب نیایش، پرهیزگاری، خودداری، جنگاوری، تیراندازی و امثال آن را بیاموزد. البته راما آموزگار دیگری هم داشت و آن حکیم «ویشوامیترا» بود. او نیز از پادشاه می‌خواهد تا اجازه دهد بزرگترین و عزیزترین پسرش، راما، او را تا جنگل همراهی کند و موجودات ناپاکی که آیین‌های او را می‌آلایند، از میان بردارد (والمیکی، ۱۳۷۹: ۱۵۴، ۶۹ و ۸۷).

۲-۳-۷. داوری آتش برای اثبات بی‌گناهی

سوگند به آتش، برای اثبات حقانیت و راستی و داوری ایزدی، تقریباً در بسیاری از ادیان وجود دارد. گذر از آتش، به باور مهری بازمی‌گردد. در این آیین، اعتقاد بر این بود که پاک‌شدن تن آدمی، به‌طور کامل، از طریق آتش صورت می‌گیرد. فطرت آتش سوختن است. پس این سوختن نماد آتش است و اگر آدمی پاک باشد، از آتش در امان است (رسولی ۱۳۷۷: ۱۲۵). سیاوش نیز همان پهلوانی است که تنش به پاکی گوهر آتش است و از آن زیان نمی‌بیند. سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خود، در برابر توطئه‌ی نامادری، تن به آتش می‌سپارد:

نهادند بر دشت هیــــــــــــزم دو کوه	جهانی نظاره‌شده همــــــــــــگــــــــــــروه
گذر بود چنــــــــــــدان که گویی سوار	میانه برفتی به تنــــــــــــگی چهاــــــــــــر
بدان گاه سوگنــــــــــــد-----د پرمایه شاه	چنین بود آیین و این بــــــــــــود راه
وز آن پس به موبــــــــــــد بفرمود شاه	که بر چــــــــــــوب ریزند نفت سیاه
نخستین دمیدن سیه شــــــــــــد ز دود	زبانه برآمد پــــــــــــس از دود زود

(فردوسی، ج ۳: ۲۶۱-۲۵۶)

پس از فراهم‌آمدن آتش، سیاوش با جامه سفید از آن می‌گذرد:

بدان‌گه که شد پیش کاووس باز	فرود آمد از باره بردش نماز
رخ شاه کاووس پرشرم دید	سخن گفتنش با پسر نرم دید
سیاوش بدو گفت انده مدار	کزین‌سان بود گردش روزگار
سر پر ز شرم و بهایی مراست	اگر بی‌گناه هم رهایی مراست
ور ایدون که زین کار هستم گناه	جهان‌آفرینم ندارد نگاه
به نیروی یزدان نیکی‌دهش	کزین کوه آتش نیابم تپش
چو از کوه آتش به هامون گذشت	خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

(همان: ۲۷۸-۲۷۳)

در حماسه رامایانا، پس از آنکه سیتا به اغوای اهریمن، به‌دنبال غزال زیبایی فریفته‌شد و به سرزمین اهریمن وارد شد، رام برای یافتن او، به جست‌وجوی بسیار پرداخت و در نهایت، زمانی که او را یافت، به او گفت: «هرچند او تو را به زور آورد؛ اما مدتی در خانه او ماندی و بدکاری او در عالم ظاهر است. بدین سبب، به خاطر من وسواس می‌آید که شاید از نگاه‌داشتن تو مرا بد گویند» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۴۳۲). سخنان درشت رام، در گوش جان همسرش سیتا، سخت آمد و گفت: «این داغ بر دامن عصمت من می‌ماند، پس به لاکشمانا دستور داد تا هیزمی فراهم آورد و آتش بیفروزد. تا خود را در آن اندازد و تسکینی برای خاطر همه باشد. هیزم فراهم آوردند و آتش افروختند و آتش را گفت: تو از جمله پنج عنصری و بزرگی، در بدن هر کدام راه داری، اگر می‌دانی که از من معصیتی به‌وجود نیامده است و بغیر از رام، دیگری را در خواب هم به خاطر نیآورده‌ام» (همان). این را گفت و خود را در آتش سوزان انداخت. سیتا در آتش چنان می‌نمود که گویا ماهتاب در قرص آفتاب جای گرفته باشد. سیتا از آتش پاک و مبرا بیرون آمد. بدین‌گونه سوگند به آتش، معیاری است برای تشخیص حق از باطل و گناهکار از بی‌گناه و عاملی است در جهت تطهیر روح و گوهر روان.

به نظر پراپ: «خویش‌کاری بعضی از شخصیت‌های قصه، به شخصیت‌های دیگر منتقل می‌شود» (پراپ، ۱۳۸۶: ۵۲). و در این مورد، چنان‌که بیرانوند و همکاران (۱۳۹۶: ۱۲) اشاره کرده‌اند: «سیاوش و سیتا، از نظر پاکی و گذشتن از آتش برای اثبات پاکی خود، به هم شباهت دارند. سیاوش برای آنکه از توطئه‌های سودابه در امان باشد، به توران پناه برد و در همانجا نیز کشته‌شد. سیتا نیز پس از آنکه پاکی خود را برای مردم اثبات کرد، دوباره برای ریاضت به جنگل رفت و در آنجا ماند و دیگر به اوده بازنگشت؛ تا اینکه سرانجام به زمین فرورفت».

۲-۳-۸. جاودانگی روح قهرمان

در جهان بینی اساطیری، اگر رشته عمر کسی را ظالمانه پاره کنند، بی گمان به شکلی دیگر باز می آید و زندگی را از سر می گیرد (مسکوب، ۱۳۸۶: ۷۱). سیاوش می میرد؛ اما نیست نمی شود. خون او بر زمین می ریزد و از میان آن خون، گیاه خون سیاوشان برمی آید که هر چه آن را ببرند، دگر باره می روید. این گیاه را نشانه زندگی پس از مرگ سیاوش و ادامه حیات او می دانند:

ز خاکی که خون سیاوش بخورد
به ابر اندر آمد درختی ز گرد
نگاریده بر برگها چهره او
همی بوی مشک آمد از مهر او
(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۴۵۲-۴۵۱)

در حماسه رامایانا، زمانی، به طور ناگهانی، رامایا خویشت را در آینه دید. حس کناره گیری از قدرت در او پدیدار شد. خدایگان ویشنو فهمید که رامایا در زمین آرزو دارد که به منزل حقیقی خود، نزد ویشنو، بازگردد؛ بنابراین به فرشته مرگ پیغام فرستاد که: «رامایا زندگی اش بر روی زمین به پایان رسیده است، اکنون به زمین برو و او را با احترام به بهشت بیاور. رامایا چنین گفت: از ملاقات شما بسیار خرسند شدم. من به صورت انسان متولد شدم تا در سه جهان خدمت کنم. اکنون مأموریت خدمتگزاری من به پایان رسیده است. به بهشتی می روم که از آنجا آمده ام. برهما، پدر بزرگ جهان که با تمام خدایان همراه می شد، به مکانی آمد که قرار بود رامایا از آنجا به سوی بهشت برود. او با میلیون ها ارباب بهشتی احاطه شد. پس از آن، برهما گفت: ای ویشنو، به هر صورتی که دوست داری، به بهشت وارد شو. آن گاه خدایگان رامایا، در هیئت ویشنو، به بهشت وارد شد و بعد از آن، برهما در آسمان با رامایا دیدار کرد» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۵۹۸).

۲-۳-۹. نقش زنان در هر دو داستان

زنان در داستان های حماسی نقش سازنده ای دارند. برخی نمادی از اهریمن و روح شیطانی هستند و باعث نبردها و کینه توزی ها می شوند و برخی دیگر نمود و مظهری از اندیشه اهورایی اند که در دامان خود فرزندان جنگجو و دلیر می پرورند. در هر دو داستان، شاهد نمونه ای از هر دو زن اهورایی و اهریمنی هستیم. از جمله زنان اهورایی؛ می توان به فرنگیس، همسر سیاوش، اشاره کرد. او بسیار تلاش می کند که افراسیاب را از کشتن سیاوش باز دارد، به پدرش یادآور می شود که کشتن آن کسی که به تو پناه آورده است، شایسته نیست؛ بخصوص اگر بی گناه باشد. او در اثبات وفاداری به همسرش، تا آستانه مرگ می رود و از خویشاوندان خود می گذرد. اوست که راه رسیدن به ایران را می داند و هم اوست که سلاح سیاوش را برای فرزندش حفظ کرده است و از مکان اسب همسرش و راه رسیدن به آن مطلع است:

فرنگیس بشنید رخ را بخت
میان را به زناز خونیه-----ن بست
پیاده پیام-----د به نزدیک شاه
به خون رنگ داده دو رخساره ماه
به پیش پدر شد پر از درد و باک
خروشان به سر بر همی ریخت خاک
سیاوش که بگذاشت ایران زمیــــن
هم-----ی از جهان بر تو کرد آفــــرین
بیازرد از بهر تو شاه را
چنان اف-----سر و تخت و آن گاه را
نبرد-----ر تاجداران کسی
که با تاج بر تخت-----ماند بسی

مکن بی‌گنه بر تن م - - - - ن ستم که گیتی سپند - - - - ج است با باد و دم
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۳/ ۴۷۸-۴۷۲)

در حماسه رامایانا نیز، سیتا که خود الهه کشاورزی است؛ نمونه یک زن وفادار، شکیبنا و پاکدامن است که در تمام مراحل زندگی راما، در کنار او سختی‌ها را تحمل می‌کند. در حماسه رامایانا، می‌خوانیم که راما با سیتا، خبر حکم پادشاه، مبنی بر تبعید به جنگل را برای دوازده سال می‌دهد و به او می‌گوید: «غمگین مباش چرا که سرانجام می‌آیم و تو را می‌بینم. ولی سیتا در جوابش می‌گوید: که ای راما، تو تا به حال دیده‌ای که سایه از تن جدا باشد؟ به هر کجا که سفر کنی، همراه تو خواهم بود» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۱۹۱). در مقابل این زنان اهورایی و نیک‌سرشت، زنانی بدنهاد نیز وجود دارند که اقداماتشان در کلیت داستان نقش به‌سزایی دارد. از آن‌ها، می‌توان به سودابه، همسر کاووس و نامادری سیاوش، کیکئی، نامادری راما؛ همچنین سورپانکبه، خواهر راونا، اشاره کرد. سودابه پس از آنکه به سیاوش ابراز عشق می‌کند و در پذیرش این عشق از طرف او شکست می‌خورد؛ جامه از تن می‌درد و به سیاوش تهمت خیانت و بدکاری می‌زند:

سیاوخش را در بر خویش خواند ز هرگونه با او سخن‌ها براند
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۳/ ۴۸۲)

هوسبازی‌های سودابه، سیاوش را به سرزمین بیگانه کشاند و او را در مسیری قرار داد که در نهایت، به مرگ معصومانه او منجر شد. در حماسه رامایانا نیز، کیکئی، نامادری راما، به تحریک کنیز خود، باعث خلع راما از پادشاهی و تبعید او به جنگل می‌شود (والمیکی، ۱۳۷۹: ۳۲-۳۱). زن اهریمنی دیگری که در این داستان از او سخن رفته است، سورپانکبه، خواهر راونای اهریمن است که عاشق راما شد و با بی‌توجهی راما، در صدد اغوای سیتا از طریق برادرش برآمد. در هر دو داستان، می‌بینیم که هم راما و هم سیاوش، بر اثر حسادت و فتنه‌انگیزی - های این دو زن (کیکئی و سودابه)، از سرزمین خود تبعید و به سرزمینی بیگانه روانه می‌شوند و در آن سرزمین، مجبور به جنگ با موجودات اهریمنی و دیوصفت می‌شوند. ارادت و خواسته کیکئی نسبت به پادشاه دشرتهه نیز، از جنس عشق سودابه به کاووس و به تخت و پادشاهی پیوسته است. در اینجا نیز، همانند داستان سیاوش، با موضوعی مشترک مواجهیم. کیکئی، همانند سودابه، در لحظات سخت، به کمک پادشاه شتافته‌است و با اغوای خود توانسته است راما را از تخت و تاج شاهی دور کند و تقدیر او را دگرگون سازد.

۳. نتیجه‌گیری

دو تمدن ایران و هند، در اساطیر خود، اشتراکات فراوانی دارند. بسیاری از باورهای اساطیری ایرانیان و هندوان، در شاهنامه و حماسه رامایانا بازتاب یافته است. اشتراکاتی که در ادبیات اوستایی و ریگ‌ودایی وجود داشته است، به قلمروی اساطیر و حماسه این دو ملت نیز راه یافته است. از جمله نمودهای این اشتراکات، وجود کنش‌های مشابه میان شخصیت‌های منفی و مثبت داستان سیاوش و رامایانا؛ مانند: سودابه و کیکئی، راون و افراسیاب، فرنگیس و سیتا و سیاوش و راما است که به ایجاد بن‌مایه‌های مشترک در این دو داستان منجر می‌شود. بن‌مایه‌های مشترک دو داستان چنین است: ۱- پایبندی به عهد و پیمان؛ ۲- نبرد با اهریمن و پاسداشت خوبی؛ ۳- حاکمیت تقدیر؛ ۴- نیروی دلاوری و جنگاوری؛ ۵- ساختن شهر اساطیری؛ ۶- سپردن پرورش قهرمان به دیگری؛ ۷- داوری آتش برای اثبات بی‌گناهی؛ ۸- جاودانگی روح قهرمان؛ ۹- نقش زنان در

هر دو داستان. این مشابهت‌ها در اسطوره راما و سیاوش، دلیل محکمی است بر تأثیر ریشه‌دار عقاید آریایی بر شکل‌گیری این دو داستان.

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۷)، شناخت اساطیر ایران، تهران: چشمه.
- بازگیر، نسرین. (۱۳۹۴)، دو فرضیه درباره داستان سیاوش، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره ۱۱، شماره ۳۹۰.
- برتورلمه، کریستین. (۱۹۶۱)، فرهنگ واژه‌های باستانی، مترجم لیلا عسگری، تهران: نشر نو.
- بلخاری، حسن. (۱۳۸۴)، مطالعه تطبیقی میان دو اسطوره ایرانی و هندی؛ آناهیتا و پاراواتی، تهران: سوره مهر.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۳)، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: فکر روز.
- _____ (۱۳۷۶)، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ سوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۸۰)، بندهشن، مصحح، تهران: توس.
- _____ (۱۳۸۷)، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ هفتم، تهران: آگاه.
- بیرانوند، یوسف‌علی؛ صحرایی، قاسم؛ حیدری، علی و حسنی جلیلیان، محمدرضا. (۱۳۹۶)، بررسی تطبیقی شخصیت‌ها و کارکردهای آن‌ها در داستان های سیاوش و رامایانا، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)، شماره ۲۳۴، سال ۶۹، صص ۱۵-۱.
- پراپ، ولادیمیر پاکوولویچ. (۱۳۸۶)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران: توس.
- خجسته، فرامرز و حسنی جلیلیان، محمدرضا. (۱۳۹۰)، تحلیل داستان سیاوش بر بنیاد ژرف‌ساخت اسطوره الهه باروری و ایزد گیاهی، مجله تاریخ ادبیات، شماره ۳، صص ۹۶-۷۷.
- دامستر، جیمز. (۱۳۵۴)، وجوه مشترک میان مهابهارات و شاهنامه، ترجمه جلال ستاری، هنر و مردم، سال ۱۳، شماره ۱۵۳.
- دومزیل، ژرژ. (۱۳۸۴)، بررسی اسطوره‌های ایرانی و هندی، ترجمه شیرین مختاریان، تهران: قصه.
- روزنبرگ، دونا. (۱۳۷۹)، اساطیر جهان، ترجمه عبدالحسین شریفیان، جلد ۱ و ۲، تهران: اساطیر.
- ریگ‌ودا. (۱۳۶۷)، قدیم‌ترین سند زنده مذهب و جامعه هندو، مترجم محمدرضا جلالی‌نایینی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- زادسپرم. (۱۳۶۶)، ترجمه و تصحیح محمدتقی راشد‌محصل، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- فرج نژاد، زهرا. (۱۳۹۲)، بررسی عنصر تقدیرگرایی در شاهنامه فردوسی، پژوهش ادب حماسی، سال نهم، شماره ۱۱.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹)، شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو (نه جلدی)؛ زیر نظر سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فرنیغ‌دادگی. (۱۳۸۰)، بندهشن، به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس.
- کاواندیش، ریچارد. (۱۳۸۷)، اسطوره‌شناسی، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: علم.

- کریستین سن، آرتور. (۱۳۸۷)، کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۹)، نامه باستان، ج ۳، تهران: سمت.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۶)، سوگ سیاوش در مرگ و رستاخیز، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- واحد دوست، مهوش. (۱۳۷۴)، نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه، تهران: سروش.
- والمیکی وداس، تلسی. (۱۳۷۹)، رامایانا؛ کهن‌ترین متن حماسی عاشقانه هند، ترجمه امر سنک‌هه و امر پرکاش، تهران: الست فردا.
- ولی‌الحق، امیرحسین. (۱۳۷۴)، اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در میان آریایی‌ها، تهران: نیلوفر.